

۱۰۰ فائده در

عَلَيْهِ السَّلَامُ

قصه‌ی یوسف



عبد الرحمن بن ناصر بن عبد الله السعدي رَحِمَهُ اللهُ

شاکر الزهبي

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ





## فهرست مطالب

## صفحات

مقدمه.....	۵/
از چاه تا تخت پادشاهی.....	۶/
مروری بر زندگانی یوسف علیه السلام.....	۱۱/
درسها و عبرتها از داستان یوسف علیه السلام.....	۲۸/



### مقدمه

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ، نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهِ وَأَنْفُسِنَا، وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ، وَمَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ. أما بعد:

قصه‌ی یوسف علیه السلام محض قصه و داستان سرایی نیست که با شنیدن آن وقت خود را سپری کرد یا خندید و یا شب‌های طولانی را بدان سپری کرد؛ بلکه [سوره‌ای که در آن قصه یوسف است] در مورد تثبیت و تأیید قلب‌های مؤمنین، و کاشتن نهال امید و یقین به تحقق آنچه الله وعده‌ی آن را داده است در آن، شیوه و روش ویژه و خاص خود را دارد. همه‌ی سوره به دور یک سرگذشت می‌چرخد، با وعده آغاز شده و با تحقق عملی آن بر روی زمین پایان می‌پذیرد، و آیات سوره در بردارنده‌ی اشارات متعددی در خصوص تأکید بر حقائق مسلم در آن است.

سوره با بیان یک خواب آغاز می‌گردد، خوابی که یک کودک دیده است، خوابی که وعده دهنده‌ی تحقق چیزی برای او در آینده است، هنگامی که کودک خوابش را برای پدرش بازگو می‌کند پدرش به او نوید خیر و خوبی می‌دهد، حوادث پی در پی و ناگهانی برای کودک روی می‌دهد، این حوادث سال‌های بسیاری تداوم می‌یابد، و این رویدادها با تأویل عملی آن خواب و عملی شدن آنچه را که الله به او وعده داده بود پایان می‌پذیرد.



شیخ عبدالرحمن سعدی در تفسیرگرانقدرش («تیسیر الکریم الرحمن») درسهای ارزنده‌ی را در سوره‌ی یوسف ذکر کرده است که ما آنرا شماره وار در این کتاب بیرون نویس کرده‌ایم.

از پروردگار یکتا الله و خالق بشریت - سبحانه و تعالی - مسألت دارم؛ این کوشش ناچیز مرا در ترازوی حسنات و نیکی های این بنده ناچیز و سایر برادران عزیز که در تصحیح و بازنگری آن همکاری نموده اند قرار دهد! از بارگاه رب العزت والجلال برای شما خواننده عزیز و دوستانی که در به ثمر رسیدن این کتاب نقشی داشته اند، و برای تمامی برادران و خواهران مسلمان طول عمر و سعادت در دو جهان استدعا دارم.

اللهم صلِّ وسلِّم علی عبدك ورسولك محمد وعلی آله وأصحابه أجمعین،  
والتابعین لهم بإحسان إلی یوم الدین.

برادر شما:

شاکر الزهیبی

پشاور، پاکستان



از چاه تا تفت پادشاهی ...

دکتر احمد الخیری تحلیل زیبایی در خصوص این سوره دارد، او می گوید:  
درعوض [بیان] «هان! هلاکت و نابودی برای [ساکنان] مکه باد!»، سوره‌ی  
یوسف نازل شد.

سوره‌ای کاملاً متفاوت و با بافتی مختلف؛ تنها سوره‌ی که قصه‌ی یک پیامبر  
را از ابتدا تا انتها بیان می کند.

سوره‌ای که در آن سخن از عذاب یک قوم نیست، بلکه با موفقیت «یک  
پیامبر» و رسیدن او به اهدافش به پایان می رسد. درست است که وی ابتدا دور  
از قومش، به چنین توفیقی دست یافت، اما این خود بیانگر اهمیت تجربه  
[وتلاش] در جایی است که محیط آماده تر است.

این سوره به پیامبر صلی الله علیه وسلم می گوید: موفقیت ممکن است و مکه  
تغییر می کند، اما لزوماً تغییر نخستین موردی نیست که در آن روی می دهد.



موضوعی شخصی نیز در سوره‌ی یوسف وجود دارد؛ مسأله‌ای بسیار شخصی  
و بی نهایت خصوصی.

چه کسی از ما در زندگی اش، در معرض خیانت فردی نزدیک به خود یا  
کسی که گمان می کرده به او نزدیک است، قرار نگرفته است؟ چه کسی بر اثر  
فتنه و نوعی گمراهی در معرض ظلم نبوده است؟

مطلبی در سوره‌ی «یوسف» است که به همگی ما مربوط می شود.  
درست است که راه از چاه خیانت همواره به عرش و تخت پادشاهی نمی رسد،  
آن گونه که برای سیدنا یوسف محقق شد.



اما مهم است که خودمان را اسیر احساس ستم و گریه بر تجربه [ومشکلات] نکنیم. اولین گام خروج از چاه این است که خودمان را از نقش قربانی خیانت دور جدا کنیم.



ای یوسف! تو را در چاه انداختند.<sup>۱</sup>

چاه بسیار تاریک بود و تو تنها بودی.

آنان برادرانت بودند!

ای یوسف! تو را در چاه انداختند.

شاید این کار نوعی لطیفه و خنده دار پنداشتی.

شاید توقع داشتی که سکوت شان فقط نوعی فریب باشد.

شاید گفته باشی: آنان برخوانند گشت.

و ریسمانهای شان چند لحظه بعد انداخته خواهد شد.

اما ای یوسف! صداهای شان پراکنده و خاموش گشت.

وریسمان های شان هرگز نیامد.

ای یوسف! تو در تاریکی تنها ماندی.

خواستند که تو را بشکنند [وشکست دهند].

و تو را ضعیف کنند.

[خواستند] که التماس کنی.

اینکه بشکنی [وشکست بخوری] هرچند جلوی خودت باشد.

اگر می دانستند!

اگر می دانستند که تمامی [اتفاقات] آن شب در چاه، باعث شد که قدرت

حقیقی ات را کشف کنی و بفهمی!

(۱) این بخش در کتاب «لا نأسف علی الإزعاج» بیان و منتشر شده است.





از موقع [افتادن در] چاه، دیگر آن شخص قبلی نبودی. تو فرد جدیدی گشتی، به تنهایی در چاه - با تولدی سخت و تلخ - به دنیا آمدی.

دانستی که باید نور و روشنایی از وجود خودت ونه از روزنه‌ای در سقف، پدیدار شود.

دانستی که باید الله تعالی را به عنوان رفیق و مونس انتخاب کنی، و این بر قوت و نور و روشنایی ات افزود.

در چاه، قدرتی را از خود کشف کردی که قبلاً آنرا نمی شناختی، دانستی که باید از آنان بی نیازی بجویی و اینکه کار آن اندازه که گمان می کردی، سخت نبود.

فهمیدی که وقتی بدانی محتاج شان نیستی، نیازی به رابطه با آنان هم نداری.

در چاه، مفهوم جماعت را شناختی؛ اینکه بر حق باشی هرچند تنها باشی. در چاه، دانستی که باید بفهمی منبع قدرت و توانت از وجود خودت می جوشد. و باید از این قدرت بهره بگیری، نه فقط برای خارج شدن از چاه. بلکه برای تغییر همه‌ی واقعیتی که باعث شد برادرانت تو را به چاه بیندازند.



در وجود هر یک از ما، چاهی است.

و درهر چاهی، یوسفی وجود دارد.

وصداهای که پراکنده و گم می شوند وریسمان هایی که نمی آیند.

می توانیم از اینها تولدی دوباره بسازیم، به گونه‌ای که تمامی گنج های جهان، بهایی ناچیز گردد.



همچنین می توانیم در قیمت [ظاهری] بکاهیم تا قیمت واقعی ما درهم هایی بی شمار گردد.  
همیشه یوسف و چاهی وجود دارد.  
و همواره برادران یوسف هم هستند.  
می تواند این چاه معدنی باشد برای کشف گنج هایی که تاکنون به وجود آنها در خودمان آگاه نبوده ایم.  
بدون تردید ما می توانیم پایان و نتیجه ای را که می خواهیم، انتخاب کنیم.<sup>۱</sup>



۱) القرآن نسخة شخصية، ص: ۱۱۲.



## سروری بر زندگانی یوسف علیه السلام

### نسب یوسف

یوسف پسر یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم است. الله او را در ردیف مجموعه‌ی پیامبران بزرگوار (که اسامی‌شان در قرآن آمده) ذکر کرده است و او را مدح و ستایش نموده است. ﴿كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾ [یوسف: ۲۴].<sup>۱</sup>

الله او را به عفت و پاکدامنی و صبر و استقامت تمجید کرده است. رسول الله ﷺ نیز او را ستایش کرده و فرموده است: «آن بزرگوار فرزند آن بزرگوار فرزند آن بزرگوار فرزند آن بزرگوار، یعنی یوسف پسر یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم می‌باشد» (رواه البخاری).

### ذکر یوسف در قرآن

الله در قرآن ۲۶ بار از یوسف علیه السلام یاد کرده است که ۲۴ بار آن‌ها در سوره‌ی یوسف، دو مورد دیگر در سوره‌های انعام و مؤمن (غافر) واقع شده‌اند. الله او را به صدیقیت توصیف نموده ﴿يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَا كُلهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ﴾ [یوسف: ۴۶].<sup>۲</sup>

یوسف از ذریه‌ی ابراهیم و از سلاله‌ی نبوت و از جمله مشهورترین انبیای بنی اسرائیل است. به سوی بنی اسرائیلیان مبعوث گردید. ﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ

(۱) تا بلا و زنا را از او دور سازیم چرا که او از بندگان پاکیزه و برگزیده‌ی او بود.

(۲) [گفت: ای یوسف، ای صدیق، در [باره] هفت گاو فریبی که هفت [گاو] لاغر آن‌ها را می‌خورند... (به ما پاسخ بده).



يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكِّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ  
فَلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا ﴿غافر: ۳۴﴾<sup>۱</sup>

سوره‌ای به نام یوسف وجود دارد که داستانش در آن مفصل آمده است و یکی از سوره‌های طولانی قرآن به شمار می‌آید. زندگی نامه‌ی او، محنتش با برادران و با همسر عزیز مصر، رفتن به زندان، دعوت به سوی الله در آن بعد خروج از زندان و تعبیر نمودن خواب پادشاه و تحویل گرفتن خزانه‌های مملکت، بعد آمدن برادران به سرزمین مصر به سبب قحطی و متوسل به حيله شدن جهت ابقای بنیامین نزد خود، بعد خود را بر برادران و پدرش معرفی کردن و همدیگر را شناسایی نمودن و ورود آن‌ها بر او و سجده‌شان برای او طبق خوابی که در اوان بچه‌گی دیده بود و غیر این موارد، از اشارات دقیقه و موعظه‌های بلیغه زندگی این پیامبر بزرگوار همگی در این سوره آمده‌اند.

### اسباط چه کسانی هستند؟

یعقوب علیه السلام ۱۲ فرزند داشت. اسباط بنی اسرائیل به این دوازده نفر نسبت داده می‌شوند. چون همه‌ی بنی اسرائیل از نسل یعقوب بوجود آمده‌اند، اشرف و اعظم و افضل فرزندان یعقوب یوسف علیه السلام بود حتی برخی از علماء گفته‌اند: در میان فرزندان یعقوب جز یوسف پیامبری وجود نداشت و جز او به سوی هیچیک از آن‌ها وحی نیامده است. ابن کثیر این دیدگاه را تأیید کرده و می‌فرماید: «آنچه از عملکرد گفتار آن‌ها در این داستان بر می‌آید این است که، آن‌ها پیامبر نبوده‌اند و کسانی که در رابطه با پیامبر بودن آن‌ها به آیه‌ی ﴿قُولُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا مِنْ رَبِّهِمْ﴾

(۱) و به راستی یوسف پیش از این با نشانه‌ها به نزد شما آمده بود. پس همواره از آنچه آن را برایتان آورده بود، در شک بودید. تا چون مرد، گفتید: الله پس از او [هیچ] رسولی را نمی‌فرستد.



وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ ﴿۱۳۶﴾ [البقرة: ۱۳۶].<sup>۱</sup> استدلال نموده‌اند استدلال شان قوی به نظر نمی‌رسد، چون منظور از اسباط قبیله های بنی اسرائیل است که در میان آنها پیامبران وجود داشته‌اند و وحی نیز بر آنها فرود آمده است. دلیل اینکه تنها یوسف از میان برادرانش پیامبر بوده است اینکه: نصی بر پیامبر بودن هیچ کدام از آنها وجود ندارد و این امر دلیل مدعای ما است».

### روای (خواب) یوسف صدیق علیه السلام

مفسرین گویند: یوسف علیه السلام در زمانی که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود، رویای عجیبی دید، در خواب دید که خورشید و ماه و یازده ستاره برای او به سجده رفتند این امر او را به هول و وحشت انداخت و این رویا را عظیم پنداشت. چون از خواب بیدار شد آن را برای پدر بازگو کرد، پدر فهمید که او در آینده شأن عظیمی خواهد داشت و به مرتبه و مقام بس عالی خواهد رسید. طوری که پدر و مادر و همه‌ی برادران در مقابل او سر تعظیم فرود خواهند آورد. لذا بدو دستور داد خواب خود را پنهان بدارد و برای کسی بازگو نکند، نکند بر او حسادت بورزند و به کیدی علیه او متوسل شوند، زیرا کید و حسادت جزو طبیعت آدمی است. یعقوب علیه السلام فرزند دل‌بند خود را به کتمان این راز توصیه فرمود. در حدیث آمده است: «استعینوا علی قضاء حوائجکم بالکتمان فإن کل ذی نعمة محسود»<sup>۲</sup>.

الله متعال در اشاره به این رویا می‌فرماید:

(۱) بگویند: به الله و آنچه که به ما فرو فرستاده شده و آنچه که به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان یعقوب فرو فرستاده شده... (ایمان آوردیم).

(۲) در راستای برآوردن نیازها و حاجت‌های خود از راز داری و کتمان سود بگیرید چون هر صاحب نعمتی مورد رشک و حسادت واقع می‌شود.



﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ﴿٤﴾ قَالَ يَبْنَئِي لَأَتَّقُصَّ رُءُيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٥﴾﴾ [یوسف: ۴-۵].<sup>۱</sup>

آنچه از ظاهر نص قرآنی استفاده می‌شود اینک: یوسف علیه السلام رؤیای خود را در غیبت برادرانش با پدر در میان نهاد و پدر به او توصیه کرد رؤیا را با برادران در میان نگذارد. از عبارت تورات استفاده می‌شود که بازگویی رؤیا برای پدر در حضور برادران صورت گرفت. پدر او را از این سخن بازداشت و به شوخی گفت: شاید معنای خوابت این است که من و مادرت و برادرانت در برابر تو به سجده بیفتیم. آنچه در تورات آمده قطعاً خطا است، چون تورات کنونی تحریف شده است و قول صحیح همان است که در قرآن آمده است.

### علاقه‌ی یعقوب به یوسف علیه السلام

یعقوب در میان پسرانش یوسف را بسیار دوست می‌داشت و او و برادرش بنیامین را بر سایر فرزندان مقدم می‌داشت این امر باعث شد بقیه برادران بر یوسف و بنیامین که در عنفوان و ابتدای جوانی بودند رشک و حسادت ببرند و کینه آن‌ها را در دل بگیرند. این بود که از پدر خواستند یوسف را همراه آن‌ها بفرستد تا به صحرا بروند و با آن‌ها به بازی بپردازد این تقاضا بر نفس یعقوب گران آمد، چون توان فراق یوسف را نداشت و می‌ترسید بلایی سرش بیاورند. فرمود:

(۱) آنگاه را که یوسف به پدرش گفت: ای پدر، من در خواب دیدم که یازده ستاره، خورشید و ماه در برابر من سجده می‌کنند\* گفت: فرزند عزیزم، خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن، که برای تو نیرنگ‌بازی و دیسه‌سازی کنند بیگمان اهریمن دشمن آشکار انسان است.



﴿قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذَهَبُوا بِهِ، وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ﴾ [یوسف: ۱۳].<sup>۱</sup> او نگران حقد و کینه‌ی آن‌ها علیه یوسف بود حتی بیشتر از گرگ‌ها از برادران می‌ترسید، ولی نگرانی خود را در قالب ترس از گرگ ابراز داشت ولی برادران با کمال تردستی و زیرکی گفتند: ﴿قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَسِرُونَ﴾ [یوسف: ۱۴].<sup>۲</sup>

### به چاه انداختن یوسف علیه السلام

یعقوب به ناچار یوسف را همراه برادران به بیرون فرستاد تا آن‌ها گمان نکنند که یعقوب از بابت آن‌ها نگران یوسف است و می‌ترسد که علیه او متوسل به حيله و کیدی شوند. در ظاهر با کلام آن‌ها موافقت کرد و هر چند در دل نگران بود یوسف را با آن‌ها فرستاد. به محض دور شدن از خانه و غایب شدن از چشمان پدر ضرب و شتم و ناسزاگویی علیه یوسف را آغاز کردند. سرانجام متفق شدند او را در چاه اندازند. او را در چاه انداختند آب ته چاه کم عمق بود چون او را در چاه انداختند الله بدو وحی کرد که از این محنت مخرج و فرجی وجود دارد و در آینده داستان خیانت برادران را به رخ آن‌ها خواهید کشید و این در حالی خواهد بود که تو بر آن‌ها عزت و سیادت خواهی داشت و آن‌ها تو را نمی‌شناسند. ﴿فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ، وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيْبَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ [یوسف: ۱۵].<sup>۳</sup> کاروانی بر منطقه

(۱) گفت: اگر او را از پیش من دور کنید و ببرید ناراحت و غمگین می‌گردم، می‌ترسم که شما از او غافل شوید و گرگ وی را بخورد.

(۲) گفتند: اگر گرگ او را بخورد، در حالی که ما گروه نیرومندی هستیم در این صورت ما زیانمندی بیش نخواهیم بود.

(۳) در همین حال بدو پیام دادیم که در آینده آنان را به این کاری که کردند آگاه خواهی ساخت در حالی که نخواهند فهمید.



گذر کرد آبکشی به سوی چاه خود را فرستادند سطل خود را به چاه انداخت یوسف خود را بدان آویزان کرد چون سطل بالا کشید گمان برد مملو از آب است اما ناباورانه با جوانی زیبا و خوش‌سینما مواجه شد به کاروانیان مژده داد و گفت: ﴿يَبْشُرِي هَذَا غُلْمًا وَأَسْرُوهُ بَضْعَةً ۖ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾﴾ [یوسف: ۱۹].<sup>۱</sup> او را بعنوان کالا با خود حمل کردند و به مصر آوردند در آنجا او را به قیمت ناچیز به عزیز مصر که (قطفیر) نام داشت فروختند، و چون امین و صادق دارای اخلاق زیبا بود. عزیز تقدیر و احترام او را گرفت، واقعه‌ی یوسف تقریباً، ۱۶۰۰ سال قبل از میلاد بوقوع پیوست. برادران یوسف در حالی که پیراهن او را با خون گوسفندی که ذبح کرده بودند آغشته نمودند به سوی پدر برگشتند تا چنین وانمود کنند که گرگ او را خورده است، اما در این حيله نیز ناکام گشتند. ﴿وَجَاءَ وَآبَاهُمْ عِشَاءَ يَبْكُونَ ﴿١٦﴾﴾ قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّبُّ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ ﴿١٧﴾﴾ [یوسف: ۱۶-۱۷].<sup>۲</sup>

بعضی از علمای سلف گفته‌اند: گریه‌های متظلمی تو را فریب ندهد چه بسا ستمکار، گریه‌کنان خود را مظلوم نشان دهد چنانکه برادران یوسف این چنین عمل کردند. گویند: چون هنگام عشاء به نزد پدر برگشتند و پیراهن خون‌آلود یوسف را به پدر نشان دادند، پدر در حالی که پیراهن را زیر و رو می‌کرد گفت: چه گرگی مهربان و رؤوفی پسر مرا خورده و تکه تکه کرده بدون اینکه آسیبی به پیراهن او برساند؟!

(۱) گفت: مژده باد این پسری است، و او را بعنوان کالایی پنهان داشتند و الله آگاه از هر چیزی بود که می‌کردند.

(۲) شبانگاه گریه‌کان پیش برگشتند\* گفتند: ای پدر، ما رفتیم و سرگرم مسابقه گشتیم و یوسف را نزد اثاثیه‌ی خود گذارديم و گرگ او را خورد تو هرگز ما را باور نمی‌داری، هرچند هم راستگو باشیم.





این سخن را از باب تعریض به دروغگویی آنها و اعلام اینکه مکر و حيله آن‌ها را باور نمی‌کند بر زبان راند. ﴿قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾ [یوسف: ۱۸].<sup>۱</sup>

### محنت یوسف با همسر عزیز

یوسف علیه السلام در خانه‌ی عزیز مصر مورد احترام و اکرام فراوان بود و در ناز و نعمت زندگی می‌کرد. او سرآمد حسن و جمال بود چون بزرگ شد و به دوران جوانی قدم نهاد همسر عزیز عاشق و دلباخته‌ی او گردید این بود که او را به سوی خود فراخواند. این امر شروع و ابتدای محنت دوم او به شمار می‌رفت، محنت اول رشک و حسادت برادران و در چاه انداختن او بود و محنت دوم، همسر عزیز. ولی از آنجا که یوسف جوانی عفیف و پاکدامن بود بر اینکه محنت و فتنه نیز غلبه کرد و در مقابل فریب و وسوسه‌ی شیطانی و شهوت انسانی موضعی مؤمنانه اتخاذ کرد و این امر به دو دلیل بود:

- ۱- ایمانی که قلب او را پوشیده بود همراه با اخلاقی که در خانه‌ی پدرش و پدربزرگش بر آن تربیت یافته بود.
- ۲- شوهر خانم سید و فرمانروای او بود به او نیکی کرده و امین مال و ناموس خویش تلقی کرده بود. با این وصف چگونه امکان دارد که خیانت بورزد؟!

﴿وَرَاودَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ ۖ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ ۗ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾ [یوسف: ۲۳].<sup>۱</sup>

(۱) گفت: بلکه نفس شما کار زشتی را در نظرتان آراسته است و صبر جمیل است و تنها الله است که باید از او یاری خواست در برابر یاوه‌ی رسواگران‌های که می‌گویید.



آتش شیفتگی و دلباختگی در قلب همسر عزیز به شدت شعله‌ور شد لذا خواست یوسف را به زور و تهدید وادار به اتصال و همخوابی نماید درها را قفل زد و خود را آماده‌ی اجرای نقشه‌هایش نمود و به صراحت او را به خویش دعوت کرد. اما یوسف امتناع ورزید و بر نافرمانی او و عدم اجرای خواسته‌اش مصمم گشت، حب و عشق در وجود او آن چنان شدت گرفت که پرده‌ی عصمت و حیای او را درید شهوت درونی او چنان به هیجان و پرواز درآمد که جلو یوسف را سد کرد و به اجبار و زور او را وادار به همخوابی با خویش نمود لیکن ترس از الله او را محفوظ و مصون نمود ضمن نزول به میدان کشمکش جذب و گریز تبدیل گشت سرانجام یوسف توانست خود را از دست او رها کند و بگریزد. زن از پشت یقه‌ی پیراهن او را گرفت و کشید تا اینکه پیراهن پاره شد. زن همچنان در تعقیب او بود هر دو به سوی در خروجی در مسابقه بودند. یوسف به قصد فرار و خانم به قصد جلوگیری از خروج او، در همین لحظه شوهر خانم سر رسید و آن‌ها را در این وضعیت شک برانگیز مشاهده کرد در اینجا نوبت کید خبیث و مکر مدبر فرا رسید، با صدای رسا توأم با گریه و زاری بانگ برآورد تا برائت خود را نزد شوهر به اثبات رساند و چنین وانمود کرد که یوسف قصد تجاوز به او داشته ولی امتناع ورزیده است. خواسته بدو تجاوز کند ولی از دستش فرار کرده است.

در یک چشم به هم زدن طالب به مطلوب و ظالم به مظلوم تبدیل می‌شود و معامله به کلی عوض می‌گردد و عقوبت شدید برای کسی که قصد هتک حرمت سید خود نموده درخواست می‌شود. حقیقتاً کید و حيله و نقشه‌ی بس ماهرانه

(۱) زنی که یوسف در خانه‌اش بود آرام آرام نیرنگ آغازید و به گول زدن او پرداخت و درها را بست و گفت: بیا جلو دو دست بکار شو، با تو هستم! یوسف گفت: پناه بر الله! او که الله من است مرا گرامی داشته است بیگمان ستمکاران رستگار نمی‌گردند.



است. به ندای ملکوتی گوش جان و دل فرا دهیم: ﴿وَأَسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصُهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٥﴾ قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي<sup>١</sup> وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٦﴾ وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٧﴾﴾ [یوسف: ۲۵-۲۷].<sup>۱</sup>

گواهی صادقانه و صحت قانع کننده‌ی یک طفل معصوم و بی‌گناه از اهل و طایفه‌ی زن، الله متعال او را به زبان آورد تا برائت و طهارت و پاکی یوسف بر زبان او به اثبات برساند و برهانی بر عفت او باشد و یوسف صدیق از عقوبت شدید و دامی که همسر عزیز برایش تنیده بود رهایی پیدا کند خلاصه‌ی گواهی چنین بود.

اگر یوسف خواهان بوده و زن مانع می‌بایست پیراهنش از جلو پاره شده باشد چون او خواسته بر خانم هجوم آورد و خانم در حد دفاع از خود برآمده است و اگر یوسف قصد فرار داشته و خانم خواهان و باید پیراهن از عقب پاره شده باشد.

(۱) به سوی در بر یکدیگر پیشی جستند، پیراهن یوسف را از پشت بدرید دم در به آقای زن برخوردند گفت: سزای کسی که به همسر قصد انجام کار زشتی کند جز این نیست که با زندانی گردد با شکنجه‌ی دردناکی ببیند\* یوسف گفت: او مرا با نیرنگ و زاری به سوی خود می‌خواند حاضری از اهل زن گفت: اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده باشد زن راست می‌گوید و یوسف از زمره‌ی دروغگویان خواهد بود\* و اگر پیراهن یوسف از پشت پاره شده باشد، زن دروغ می‌گوید و یوسف از زمره‌ی راستگویان خواهد بود.



﴿فَلَمَّا رَأَىٰ قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ ﴿٢٨﴾  
يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ ﴿٢٩﴾﴾  
[یوسف: ۲۸-۲۹].<sup>۱</sup>

### شیوع خبر در شهر

خبر در اطراف شهر شیوع پیدا کرد و دهان به دهان گشت. زنان شهر نکوهش و توبیخ همسر عزیز را شروع کردند که چه شده یک بانو دلباخته و عاشق برده‌ی خود گشته است و به عشق خدمتگزار خویش گرفتار شده است؟ خبر به گوش همسر عزیز رسید زنان دوست نکوهش گر را که همگی صاحب جاه و ثروت بودند دعوت کرد و حيله‌ای بکار گرفت تا بوسیله‌ی آن خود را از نکوهش و سرزنش آنان رها کند جایی برای آن‌ها تهیه کرد که در آن بنشینند بعد طعامی به نزد ایشان آورد که احتیاج به قطع کردن با چاقو داشت و به یوسف دستور داد که خود را در جایی پنهان کند در همان لحظه بدو دستور داد از مخفی گاه بیرون آید. جمال و حسن یوسف همه‌ی آن‌ها را شیفته و مدهوش کرد و آنچنان غرق در نظارت حسن و جمال او شدند که بجای میوه داستان خود را پاره پاره کردند و خون از انگشت‌هایشان جریان پیدا کرد و آن‌ها به خیال خود می‌پنداشتند که دارند میوه می‌برند. تأمل در حسن و جمال یوسف عقل از سر آن‌ها ربود و چشمانشان را خیره کرد و از سر اقرار و اعتراف به

(۱) هنگامی که دید پیراهن یوسف از پشت پاره شده است گفت: این کار از نیرنگ شما زنان سرچشمه می‌گیرد واقعاً نیرنگ شما بزرگ است\* ای یوسف! از این چشم پوشی کن و از گناهت استغفار کن بیگمان تو از بزهاران بوده‌ای.



حسن و جمال بی نظیر دهان به ثناگویی گشودند و گفتند: ﴿وَقُلْنَا حَسْبُ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ﴾ (یوسف: ۳۱).<sup>۱</sup>

بعد از این همسر عزیز سرّ عشق خود را افشا نمود و در مقام توبیخ و عتاب آنان گفت: ﴿قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنِنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا ءَامَرُهُ لَيُجَنَّبَنَّ وَلَيْكُونَا مِنَ الصَّاغِرِينَ﴾ (یوسف: ۳۲).<sup>۲</sup>

مقتضای عدالت این بود که یوسف بخاطر صداقت و طهارتش مورد احترام و تکریم واقع شود و همسر عزیز بعنوان جنایتکار مجازات گردد اما حکم برعکس بود. یوسف پاک و مطهر محکوم گردید و قربانی سمعه و شخصیت زنی شد که کرامت خود و همسرش را زیر سؤال برده بود و خواسته بود لکه‌ی ننگ و عار بر پیشانی او بنهد. حکم به برائت این زن داده شد و یوسف پاک محکوم به زندان گردید و برای چند سال (هفت سال) در زندان ماند الله می‌فرماید: ﴿ثُمَّ بَدَأْ لَهُمْ مِن بَعْدِ مَا رَأَوْا الْأَيَّاتِ لَيَسْجُنَّهُهُ حَتَّىٰ حِينٍ﴾ (یوسف: ۳۵).<sup>۳</sup>

یوسف بدون هیچ جرمی زندانی شد و دو جوان همراه او زندانی شدند یکی رئیس ساقیان پادشاه و دومی فرماندهی ناوایان بود. هر کدام رؤیایی دیدند و آن را نزد یوسف بازگو کردند. به رئیس ساقیان گفت: تو آزاد می‌شوی و به سر شغلت بازمی‌گردی و اما دومی که در خواب طبقی نان بر سر نهاده بود و پرنده

(۱) گفتند: ماشاءالله این آدمی زاد نیست، بلکه این فرشته‌ی بزرگوار است.

(۲) گفت: این همان کسی است که مرا بخاطر او سرزنش کرده‌اید. من او را به خویشتن خوانده‌ام ولی او خویشتنداری و پاکدامنی کرده است اگر آنچه بدو دستور می‌دهم انجام ندهد بیگمان زندانی و تحقیر می‌گردد.

(۳) بعد از آنکه نشانه‌ها را دیدند تصمیم گرفتند او را تا مدتی زندانی کنند.



از آن می‌ریبوندند، فرمود: تو اعدام می‌شوی و پرنندگان از گوشت سر تو می‌خورند و درست چنان شد که یوسف خبر داده بود.

### رؤیای پادشاه و خروج یوسف از زندان

بعد از چند سالی که یوسف در زندان سپری کرد فرج الله حاصل شد. پادشاه خوابی عجیب و غریبی دید، دید که هفت گاو زیبا از رودخانه بیرون آمدند و شروع به چریدن در باغچه‌ای نمودند بعد هفت گاو قبیح بدمنظر از همین رودخانه خارج شدند و گاوهای چاق زیبا را خوردند. همچنین دید که هفت خوشه‌ی گندم سبز زیبا از سوی هفت خوشه‌ی خشک مورد هجوم واقع شدند و آن‌ها را خوردند. پادشاه از ترس آنچه دیده بود. از خواب پرید از ساحران و عالمان درخواست کرد خواب او را تعبیر کنند ولی همگی عاجز ماندند و جواب قانع کننده‌ای ندادند. در همین زمان ساقی پادشاه، یوسف را به یاد آورد که چه قدرتی بر تعبیر خواب‌ها دارد. از پادشاه درخواست کرد او را به زندان بفرستد تا تعبیر دقیق را برایش بیاورد. نزد یوسف رفت و رویای پادشاه را برایش بازگو کرد. یوسف تعبیر دقیق خواب را به او گفت و فرمود: تا هفت سال دیگر مملکت در خیر و خوشی و سعادت و رفاهیت می‌باشد. برکات و غلات فراوان در این هفت سال بدست خواهد آمد بعد هفت سال دیگر خواهند آمد که خشک و بی‌باران خواهند بود و سال‌های خشک محصولات سال‌های سرسبز و حاصلخیز را خواهند خورد. لذا بر آن‌ها است در طول هفت سال پر از نعمت و برکات، قوت سال‌های خشک و بی‌حاصلی را ذخیره نمایند. پادشاه از تعبیر یوسف بی‌نهایت در اعجاب قرار گرفت و تحت تاثیر واقع شد دستور داد او را از زندان بیرون آورند تا جزو خواص و مقربین واقع شود و یکی از وزارت خانه‌های دولت بدو سپرده شود. اما یوسف از خروج ممانعت ورزید در حالی که متهم و مجرم به شمار می‌آید. مگر اینکه دشمنانش حکم به برائت او نمایند و این



تهدمت شرم آور از ساحات او زده شود و مردم به نزاهت و پاکی او گواهی دهند و این منتهای عزت نبوی و کرامت پیامبری است.

الله می فرماید: ﴿وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُتُونِي بِهِ ۖ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ أَرْجِعْ إِلَيَّ رَبِّكَ فَسَأَلَهُ مَا بَأْسَ اللَّيْسَةِ الَّتِي قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ ﴿٥٠﴾ قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَن نَّفْسِهِ ۖ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِن سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ النَّحْسُ لَئِنِ احْتَضَرَ لَفَتُّنَا بِسُوءِ مَا عَلِمْنَا لَكَ مِن ذُنُوبٍ وَأَنَّا كَانُوا مِن قَبْلِكَ مُبْسُؤًا مِّمَّنْ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٥١﴾﴾ [یوسف: ۵۰-۵۱].<sup>۱</sup>

داستان یوسف طولانی است و الله آن را به بهترین شیوه تفصیل داده است و در نهایت ذکر فرموده که پدر و مادر و همه ی برادرانش به مصر آمدند و او را در شرایطی دیدند که در سلطان و جاه و شوکت می زیست. همگی در مقابل او به سجده تکریم و تحیه افتادند و خواب دوران بچه گی خود را به یاد پدرش آورد که چگونه الله آن را تحقق بخشید.

﴿فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ عَاوَىٰ إِلَيْهِ أَبْوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ ۗ عَامِنِينَ ﴿٩٩﴾ وَرَفَعَ أَبْوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِن قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ

(۱) شاه گفت: یوسف را به پیش من آورید هنگامی که فرستاده ی شاه نزد او رفت گفت: به سوی سرور خود بازگرد از او بپرس: ماجرای زانی که دست های خود را بریده اند چه بوده است؟ بیگمان پروردگار من بس آگاه از نیرنگ ایشان است\* گفت: جریان کار شما (بدانگاه که یوسف را به خود خوانده اید) چگونه می باشد؟ گفتند: الله منزه است ما گناهی از او سراغ نداریم زن عزیز گفت: هم اینک حق آشکار می شود این من بودم که او را به خود خواندم و او از راستان است.



بِكُمْ مِّنَ الْآبَدُوِّ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَّغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿١٠٠﴾ [یوسف: ۹۹-۱۰۰].<sup>۱</sup>

### محنت یوسف عليه السلام

یوسف علیه السلام گرفتار مصائب و محنت‌های سخت گردید و در واقع زندگی او زندگی سخت و دشوار بود. میان عسر و یسر، سختی و ناز و نعمت، ضیقت و وسعت در نوسان بود و نتیجه‌ی سختی‌ها و رنج‌ها، مصیبت‌ها و محنت‌های بزرگ و فراوانش این بود که در نهایت الله درگاه رحمت و وسعت خود را بر او گشود و او را به عزت و سلطنت رساند. از زندان مصر خارج شد و به دربار پادشاه راه یافت و نقش خزانه‌داری مملکت (وزارت اقتصاد و دارایی کنونی) را بعهده گرفت. مردم از هر سو به طرف او سرازیر می‌شدند تا از دست او خوراک و خواربار و قوت دریافت کنند. تا آنجا که برادرانش که در اثر قحطی تحت فشار قرار گرفته بودند به نزد وی آمدند و آن‌ها را شناخت ولی ایشان وی را نمی‌شناختند، محنت و رنج باعث شد به این مقام رفیع دست یابد. از این رو بعضی از عرفا گفته‌اند: «چه بسا منت در محنت نهفته شده باشد».

### یوسف علیه السلام با سه محنت بزرگ دست و پنجه نرم کرد

۱- حسادت برادران و توسل به خطرناکترین حيله و کيد عليه او، ابتدا خواستند او را به قتل برسانند بعد به انداختن و رها کردن او در چاه اکتفاء کردند و اگر عنایت و رحمت الله نمی‌بود قطعاً از بین می‌رفت و هلاک می‌شد.

(۱) گفت: به سرزمین مصر داخل شوید که به خواست الله در امن و امان خواهید بود\* و یوسف پدر و مادرش را بر تخت نشاند در برابرش کرنش بردند یوسف گفت: پدر! این تعبیر خواب پیشین من است! پروردگام آن را به واقعیت مبدل کرد، براستی الله در حق من نیکی‌ها کرده است چرا که از زندان رهايم نموده است و بعد از آنکه اهریمن میان من و برادرانم تباهی و جدایی انداخت شما را از بادیه آورده است حقیقتاً پروردگام هر چه بخواهد سنجیده و دقیق انجام می‌دهد بیگمان او بسیار آگاه و دارای حکمت است.





۲- فتنه‌ی همسر عزیز فراخواندنش بسوی خویش، او در راستای نیل به مقاصد خویش از هیچ ترفندی فروگذاری نکرد و متوسل به هر حيله و تزویر گشت، با اینکه یوسف در عنفوان جوانی قرار داشت، الله او را از آلودگی به گناه مصون داشت و از این هلاکت برهاند. ﴿فَأَسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ وَفَصَّرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [یوسف: ۳۴].<sup>۱</sup>

۳- محنت سوم: او را ظالمانه به زندان انداختن و به مدت هفت سال در آن نگه داشتن آنهم بخاطر یک اتهام واهی و بی‌اساس و اگر رؤیای پادشاه و پریشان حالی او سبب نمی‌شد سال‌های طولانی در زندان باقی می‌ماند.

### اخطار و بیدار باش مهم پیرامون عصمت یوسف عليه السلام

در باب مربوط به عصمت انبیاء ده وجه از وجوه عصمت یوسف را ذکر کردیم و در اینجا یک نکته‌ی مهم به نقل از «فخر رازی» اضافه می‌کنم که بر پاکی و عصمت و زهت یوسف (از همی که بر او عارض شد) دلالت می‌نماید. او می‌گوید:

الله متعال خود به پاکی یوسف گواهی داده است. ﴿كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾ [یوسف: ۲۴].<sup>۲</sup>

گواهی از ناحیه‌ی یکی از اقرباء و نزدیکان همسر عزیز بر پاکی او. ﴿وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾ [یوسف: ۲۶].<sup>۳</sup>

(۱) پروردگارش [دعای او را] اجابت کرد و مکر آنان را از او باز داشت. بی‌گمان او شنوای داناست.

(۲) ما این چنین کردیم تا بلا و زنا را از او دور سازیم چرا که او از بندگان پاکیزه و گزیده‌ی ما بود.

(۳) حاضری از اهل زن گفت: اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده باشد زن راست می‌گوید و یوسف از زمره‌ی دروغ‌گویان خواهد بود.



زنانی که داستان خود را قطع کردند به پاکی او گواهی دادند. ﴿قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنِ نَفْسِهِ ۗ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ ۗ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْكُنَّ حَصْحَصَ الْحَقِّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٥١﴾﴾ [یوسف: ۵۱].<sup>۱</sup>

همسر عزیز به پاکی او گواهی داد. ﴿الْكُنَّ حَصْحَصَ الْحَقِّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٥١﴾﴾ [یوسف: ۵۱].<sup>۲</sup>

شیطان به پاکی او گواهی داد. ﴿وَلَا تُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٣٩﴾ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ﴿٤٠﴾﴾ [الحجر: ۳۹-۴۰].<sup>۳</sup>

کسی که قصد کند دهان به اتهام یوسف بگشاید بر او است میان پیوستن به حزب الله یا حزب الشیطان یکی را برگزیند و هر دو حزب به پاکی او گواهی داده‌اند پس در هر حال چاره‌ای تسلیم در مقابل حق (برائت یوسف) ندارد.

### وفات یوسف علیه السلام

مؤرخان می‌گویند: زمانی که یعقوب و یوسف بعد از سال‌ها دوری، همدیگر را یافتند یعقوب ۱۳۰ سال عمر داشت و هفده سال بعد وفات کرد، یوسف علیه السلام نیز ۱۱۰ سال عمر کرد و در زمانی که حاکم مصر بود دار فانی را در آنجا وداع گفت و به برادرانش توصیه کرده بود اگر از مصر کوچ کنند جنازه‌ی او را با خود ببرند تا با آباء خود در یک جا دفن گردد. جنازه‌ی او در زمان موسی علیه السلام به شام منتقل گردید و به قول ارجح در نابلس دفن شد. وفات

(۱) گفتند: الله منزه است ما گناهی از او سراغ نداریم زن عزیز گفت: هم اینک حق آشکار می‌شود این من بودم که او را به خود خواندم و او از راستان است.

(۲) هم اینک حق آشکار می‌شود این من بودم که او را به خود خواندم و او از راستان است.

(۳) و جملگی آنان را گمراه می‌نمایم \* مگر بندگان گزیده و پاکیزه‌ی تو از ایشان.



یوسف علیه السلام (بنا به اصح اقوال) ۳۶۰ سال بعد از میلاد پدربزرگش ابراهیم و ۶۴ سال قبل از ولادت موسی بوده است.

وقتی اجلش نزدیک شد از الله تقاضا کرد او را بر ایمان بمیراند و به بندگان صالح ملحق گرداند: ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيَّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تُوفِّني مُسْلِمًا وَأَحِقِّني بِالصَّالِحِينَ﴾ [یوسف: ۱۰۱].<sup>۱</sup>

الله دعای او را استجاب نمود و به رفیق اعلی پیوست رحمت واسع الله بر او باد و وفات بر ایمان را به ما نیز عنایت فرماید. إنه سمیع مجیب الدعاء<sup>۲</sup>



(۱) پروردگارا از حکومت به من داده‌ای و مرا از تعبیر خواب آگاه ساخته‌ای و ای آفریدگار آسمان‌ها و زمین تو سرپرست من در دنیا و آخرت هستی مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق گردان.  
 ۲- داستانهای از پیغمبران، محمد علی صابونی.



## درسها و عبرتها از داستان یوسف علیه السلام

۱) از جمله روشنی و واضح بودن قرآن این است که الله عزوجل آن را به زبان فصیح عربی که بهترین و روشن ترین زبانهاست نازل نموده است.

۲) قرآن، روشنگر همه نیازهای مردم از قبیل حقایق مفید است و این روشنگری و تبیین برای این است که شما آن را دریابید. یعنی تا حدود، اصول، فروع، اوامر و نواهی آن را بفهمید.

۳) هرگاه قرآن را به یقین دانستید و دلهایتان با معرفت و شناخت آن آراسته گردید جوارح و اعضایتان طبق دستور آن عمل خواهد کرد، و از آن فرمان خواهید برد.

۴) در هیچ کتابی داستانی مانند داستانهای قرآن وجود ندارد.

۵) هرکس بخواهد داستان های قرآنی را با روایت های اسرائیلی که سند و ناقلی ندارند و غالباً دروغ هستند، کامل کند، در واقع می خواهد کاستی های الله را در این داستان جبران نماید و چیزی را کامل کند که به گمان او ناقص است. و این کار بی نهایت زشت است. بسیاری از تفاسیر در این زمینه مملو از دروغ پردازیهای زشت و متضادی هستند که با آنچه الله تعریف نموده است سازگاری ندارد.

۶) بنده باید آنچه را که الله تعریف نموده بفهمد، و یاد بگیرد و مسایلی را که از پیامبر علیه السلام نقل نمی شود رها کند.

۷) از عواملی پرهیز کرد که به وسیله آن شیطان بر بنده مسلط می گردد.

۸) شر نیز مراتبی دارد و می توان با تحمل ضرر سبک ضرر سنگین را دفع نمود.



۹) وجوب صبر و بردباری به هنگام ناهنجاری ها و مشکلات.

۱۰) نیکوکاران کسانی هستند که عبادت الله را به نحو احسن و از روی اخلاص انجام داده، و به بهترین وجه ممکن به خلق الله کمک می کنند و از جمله پاداشی که در برابر نیکوکاریشان به آنان می هد علم و دانش مفید است. و این دلالت می نماید که یوسف در مقام احسان بود، پس الله داوری و دانش فراوان و نبوت را به او داد.

۱۱) یوسف مردی مسافر و غریب بود و بسیاری از انسانها که در وطن خود و در میان آشنایان خود از انجام کار زشت شرم می کنند، در آن دیار به راحتی چنین کارهایی را انجام می دهند. نیز یوسف اسیر آن زن، و آن خانم بانو و سرورش بود. وی از چنان زیبایی برخوردار بود که حسن و جمالش آدمی را به انجام چنین کاری وا می داشت. یوسف هم جوان مجردی بود که زن او را تهدید کرد که اگر آنچه را می گوید انجام ندهد وی را به زندان خواهد افکند یا شکنجه دردناکی خواهد داد. اما یوسف با وجود چنین انگیزه قوی از ارتکاب نافرمانی الله پرهیز نمود. یوسف آهنگ وی را نمود، اما به خاطر الله آن را ترک کرد و خواسته الله را بر خواسته نفس اماره اش مقدم داشت. و برهان پروردگار که یوسف آن را دید علم و ایمانی بود که از آن برخوردار بود و باعث ترک همه چیزهایی شد که الله حرام کرده است، و باعث شد از این گناه بزرگ دوری جوید و دست نگاه دارد.

۱۲) ترس از الله و رعایت حق سرورش که یوسف علیه السلام گرامی داشته بود، نیز صیانت و پاک نگهداشتن نفسش از ظلم و ستم، ظلم و ستمی که هرکس بدان بیالاید رستگار نمی شود، همچنین



برهان و ایمانی که در قلبش بود کاری کرد که دستورات الله را به جای آورد و از آنچه نهی نموده است پرهیز کند. الله متعال موانع زیادی را بر سر راه انجام این کار قرار داد، چرا که میخواست بدی و ناشایستی را از او در نماید، زیرا او از بندگان مخلص الله بود و عبادت هایش را خالص برای الله انجام می داد. و الله وی را پاکیزه نمود و برای خود برگزید، و نعمت‌ها را به سویس سرازیر کرد و زشتی‌ها را از وی دور نمود.

**۱۳)** الله برای حقیقت و راستی نشانه و علامت‌هایی قرار داده است که بر آن دلالت می‌نمایند. و گاهی بندگان آن را می‌دانند و گاهی آن را نمی‌دانند.

**۱۴)** آدم جاهل لذتی اندک و آلوده را بر لذت‌ها و خوشی‌های متنوع در باغ‌های پر ناز و نعمت ترجیح می‌دهد. و هرکس لذت زودگذر را بر سعادت حقیقی و ابدی ترجیح دهد بسیار نادان است. و علم و عقل، آدمی را به ترجیح دادن مصلحت و لذت بزرگتر را فرا می‌خوانند، و چیزی را ترجیح می‌دهند که سرانجام آن بهتر است.

**۱۵)** جواز توسل به اعمال صالحه‌ای شخص، چنانکه آن دو زندانی با ذکر احسان یوسف علیه السلام به او متوسل شدند.

**۱۶)** وجوب دعوت در آسایش و دشواری‌ها، گرچه زندان باشد یا تفریح‌گاه.

**۱۷)** هیچ احسانی برتر و بهتر از آن نیست که الله عزوجل اسلام و دین استوار را به بندگان ارزانی نماید، پس هرکس آن را پذیرفت و از آن فرمان برد اسلام و دین بهره‌اوست، و بزرگترین نعمت‌ها و برترین فضیلت‌ها را به دست آورده است.



۱۸) آغاز دعوت از توحید و یکتا پرستی باشد و به اخلاق حمیده، آداب و تمسک به سنت نبوی خاتمه یابد.

۱۹) فرمانروایی فقط از آن الله است و بس. پس اوست که فرمان می دهد و باز می دارد و قوانین را وضع می نماید و احکام را می فرستد. ۲۰) دین استواری که انسان را به همه خوبیها می رساند همان دین الله است و دیگر دین ها مستقیم و درست نیستند، بلکه کج و منحرف اند و انسان را به پرنگاه می رسانند.

۲۱) فرق بین عبادت الله یگانه ای که شریکی ندارد با پرستش بت ها [یا طواغیت] بسیار آشکار و روشن است. اما از آنجا که بیشتر مردم این را نمی دانند شرک می ورزند.

۲۲) فضیلت علم و دانش، زیرا جریان [تعبیر خواب یوسف علیه السلام]، شبیه آشکار شدن برتری آدم به وسیله علم بر فرشتگان بود، زیرا الله پرسشی را بر آنان عرضه کرد اما جوابش را ندانستند. سپس از آدم پرسید و او نام هر چیزی را به آنان آموخت و با این برتری آدم ثابت شد.

و همانطور که الله متعال فضل و برتری پیامبر خود محمد صلی الله علیه وسلم را در روز قیامت اظهار می نماید، به گونه ای که به مردم الهام می کند که از آدم شفاعت جویند، سپس از ابراهیم، سپس از موسی و سپس از عیسی علیه السلام اما همگی عذر می آورند. سپس مردم پیش محمد صلی الله علیه وسلم می آیند و او می فرماید: «من می توانم شفاعت کنم. من می توانم شفاعت کنم». و پیامبر برای همه مردم شفاعت می نماید و به آن مقام محمود و ستوده می رسد که پیشینیان و پسینیان به آن رشک می برند.



پس پاک است الهی که مهربانی‌های او فراوان است و نیکی و احسانش را به خواص و برگزیدگان و دوستانش عطا می‌کند.

**۲۳** گرفتن اسباب هرگز منافی توکل نیست. یوسف علیه السلام خواب را [آنچنان] تعبیر کرد، چون بین خواب و تعبیرش مناسبت وجود دارد، پس هم خواب را تعبیر کرد و هم به کارهایی که باید انجام گردد و تدابیری که باید در سالهای آبادی برای مقابله با خشکسالی اتخاذ شود اشاره نمود و گفت: «هفت سال پیای کشت کنید»، «و آنچه را که از آن کشتزارها درو کردید در خوشه‌اش بگذارید، چون بهتر باقی می‌ماند و کمتر کسی به آن توجه می‌نماید». «و در این سالها آباد به اندازه و از روی تدبیر و به صورت حساب شده بخورید. کمتر بخورید و بخش اعظم را انبار و ذخیره کنید».

**۲۴** کسی که از دعوتگر هدایت اطاعت نماید و از دعوتگر گمراهی سرپیچی کند؛ این حالت نیک از نفس آدمی نیست، بلکه از سرفضل و رحمت الله نسبت به بنده‌اش است.

**۲۵** الله عزوجل آمرزنده و توبه پذیر است. و هرکس را که مرتکب گناه شود و توبه نماید و به سویش باز گردد، می‌آمرزد.

**۲۶** جواز اظهار عادت‌ها و خصلت‌های نیکو در میان جمعی از افراد به نیت نیکو و هدف مطلوب مشروع. زیرا یوسف علیه السلام به خاطر تأمین مصلحت مردم گفت: مرا سرپرست اموال و محصولات زمین گردان، چرا که من نگهدارنده دانا هستم. یعنی آنچه را که به عهده می‌گیرم محافظت می‌نمایم، و هیچ چیز از آن ضایع نمی‌شود، و ورود و خروج آن را کنترل می‌کنم، و روش منع و عطا را می‌دانم، و به پیچ و خم کار واقف هستم و این بیانگر آن نیست که یوسف بر فرمانروایی





حریص بود، بلکه او علاقه مند بود که به مردم خدمت نماید و به صورت فراگیر مردم بهره مند شوند. این انگیزه او را وادار نمود تا چنین چیزی را طلب کند. و او می دانست دارای کفایت و امانت داری می باشد، و مردم نمی دانستند که او دارای چنین صفاتی است، بنابراین، از پادشاه خواست تا او را سرپرست محصولات زمین قرار دهد، پادشاه هم او را سرپرست محصولات و اموال زمین قرار داد و این کار را به وی سپرد.

**۲۷)** پاداش آخرت از پاداش دنیا برای کسانی که ایمان می آورند و پرهیزگاری می کنند بهتر است. یعنی کسی که هم پرهیزگاری نماید و هم ایمان داشته باشد.

**۲۸)** به وسیله پرهیزگاری کارهای حرام از قبیل گناهان بزرگ و کوچک ترک می شود، و به وسیله ایمان کامل، تصدیق قبلی دستورات الله به دست می آید، و اعمال قلب و اعمال جوارح از قبیل واجبات و مستحبات انجام می گیرد.

**۲۹)** احسان و نیکی انسان را وادار می نماید تا نیکی دیگران را کاملاً جبران نماید.

**۳۰)** مشروعیت اتخاذ مصلحت های [مطلوب].

**۳۱)** دزدی بزرگترین فساد و تباهی در زمین است.

**۳۲)** شریعت یوسف علیه السلام این بود که هرگاه دزدی دزد ثابت می شد به کیفر آن در مالکیت صاحب مال مسروقه قرار می گرفت.

**۳۳)** وجوب پرهیز از دروغگویی.

**۳۴)** فضیلت صبر جمیل، [صبری که ناراحتی و فریاد و شکایت را دربر ندارد].



(۳۵) یکی از نامهای الله «حکیم» است و برای هر چیزی بر حسب حکمت ربانی خویش اندازه و پایانی قرار داده است.

(۳۶) نباید از رحمت الله ناامید گردید، زیرا امیدوار بودن باعث می شود تا آدمی بکوشد و تلاش نماید. و ناامیدی باعث می شود اراده انسان سست شود.

(۳۷) بهترین چیزی که بندگان باید به آن امیدوار باشند فضل و احسان و رحمت الله است.

(۳۸) امیدواری بنده به رحمت الله به اندازه ایمان او باشد.

(۳۹) هرکس تقوا پیشه کند و بردباری ورزد همانا الله پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند.

(۴۰) نتیجه ی صبر و تقوا مقبولیت و تمکین و بزرگی در دین است.

(۴۱) هرکس از انجام دادن آنچه الله حرام نموده است پرهیز نماید، و در برابر دردها و مصیبت ها شکیبا باشد و بر انجام دستورات الهی بردباری ورزد، همانا الله پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند، زیرا این کارها نیکوکاری به حساب می آید، و الله پاداش هرکس که کار نیک را انجام دهد ضایع نمی کند.

(۴۲) اعتراف به گناه جزو شروط توبه است.

(۴۳) عفو اینست که گناه و عمل زشت شخص را در روی آن نیاوری، زیرا یوسف علیه السلام به طور کامل برادرانش را بخشید بدون اینکه با یادآوری گناه گذشته آنان از آنها ایراد بگیرد و برایشان دعای مغفرت و رحمت نمود و این نهایت احسان و نیکوکاری است که جز خواص و بندگان برگزیده آن را انجام نمی دهند.

(۴۴) یوسف علیه السلام آمرزش خواستن برای برادرانش را تا وقت



سحر که وقت بهتري براي طلب آموزش مي باشد، به تاخير انداخت تا بهتر و کاملتر آموزش بطلبد و بهتر پذيرفته شود.

**(۴۵)** الله عزوجل احسان و نيكي را از جايي به بنده اش مي رساند که احساس نمي کند، و انسان را از چيزهاي که نمي پسندد نجات مي دهد و به مقام هاي بلند مي رساند.

**(۴۶)** شکر و سپاسگزاري از الله تعالی در نعمت ها می افزاید.

**(۴۷)** آنچه پیامبر صلی الله علیه وسلم آورده است حق و راست است.

**(۴۸)** نعمت دنيا تمام شدي و آغشته به تلخي و ناگواري است، و نعمت آخرت کامل است و هرگز تمام نمي شود، و همواره رو به افزايش است، و بخشش ناگستني است.

**(۴۹)** در داستان پیامبران و قومشان عبرتي است، براي خردمندان، تا اهل خير و اهل شر عبرت گیرند. و از داستان آنها چنين مي آموزند که هر کس کاري مانند آنها انجام دهد همان کرامت و بزرگداشت يا توهين و عذابي که به آنان رسيد به ايشان نيز خواهد رسيد. نيز صفت هاي کمال و حکمت بزرگ الله است را از اين داستانها آموخته و به اين نتيجه مي رسند که او الهی است که عبادت جز او براي او شايسته کسي نيست، و هيچ شريکي ندارد.

**(۵۰)** داستان (يوسف عليه السلام) از بهترين و واضح ترين و روشن ترين داستان هاست، چون قهرمانان داستان همواره از رنج و محنت به آسايش و رحمت، و از ذلت به عزت، و از بردگي به پادشاهي، و از غم به شادي، و از آبادي به قحطي، و از قحطي به فراخي، و از تنگدستي به گسترده گي، و از انکار به اقرار منتقل مي شوند. پس با برکت است



الهی که آن را تعریف و به طور زیبا و روشن بیان کرد.

(۵۱) در این داستان دلیل مشروعیت تعبیر خواب بیان شده است، و اینکه علم تعبیر خواب از جمله علوم مهمی است که الله به هر کس از بندگان بخواند، و غالباً مبنای تعبیر خواب مشابهت و مناسبت در اسم و صفت است، زیرا یوسف که در خواب دیده بود خورشید و ماه و یازده ستاره برای او سجده می کنند، وجه مناسبت این خواب عبارت است از اینکه ماه و خورشید و ستاره ها موجب روشنایی و زینت بخش آسمان و مایه ی منافع آن هستند. پس پیامبران و دانشمندان برای زینت بخش زمین می باشند، و انسانها به وسیله ی آنان در تاریکی ها راهیاب می شوند، همانطور که در پرتو روشنایی ماه و خورشید و ستارگان آدمی راهیاب می شود و از آنجا که پدر و مادرش اصل هستند و برادرانش فرع، مناسب است نور اصل از نور فرع بیشتر و حجم اصل از حجم فرع بزرگتر باشد. بنابراین خورشید را به مادر، و ماه را به پدر، و ستارگان را به برادرانش تعبیر نمود. و جزو مناسبت و مشابهت این است که کلمه ی: (الشَّمْسُ) که به معنی خورشید می باشد مونث است، بنابراین به مادرش تعبیر شد و کلمه ی: (القَمَر) و (کَوْكَب) که به معنی ماه و ستارگان می باشند کلماتی مذکر هستند، بنابراین آنها را به پدر و برادرانش تعبیر نمود. همچنین جزو مناسبت و مشابهت این است که سجده کننده به نزد کسی که برایش سجده صورت گرفته است، دارای عظمت و احترام می باشد، همچنانکه وی نیز از احترام و مقام والا برخوردار است.

پس این دلالت می نماید که یوسف نزد پدر و برادرانش محترم خواهد بود. و لازمه ی اینکار آن است که یوسف در علم و فضیلت برتر



باشد، علم و فضیلتی که موجب احترام و تکریم وی است. بنابراین پدرش گفت: ﴿وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ ...﴾ «و این چنین پروردگارت ترا بر می‌گزیند و تعبیر خوابها را به شمامی آموزد».

یکی از آنان دو یار زندانی یوسف در خواب دیده بود که به منظور تهیه‌ی شراب، انگور می‌فشارد، و جزو مناسبت و مشابهت این است که فردی که شراب درست می‌کند معمولاً خدمت‌گذار فردی دیگر است، و عمل شراب‌گیری به قصد برخورداری دیگران صورت می‌گیرد، بنابراین خواب را به کار و پیشه‌ای که داشت تعبیر کرد و اینکه مجدداً به سرورش شراب می‌نوشاند، و این متضمن آزاد شدن او از زندان است.

جوان اولی که در خواب دیده بود نانی بر سر حمل می‌کند و پرندگان از آن می‌خورند، یوسف خوابش را چنین تعبیر کرد که پوست سر و گوشت و مغز او به زودی در جایی قرار می‌گیرد که پرندگان می‌توانند آن را بخورند، بنابراین از حالت او چنین استنباط کرد که به زودی کشته می‌شود، و در معرض هجوم پرندگان قرار می‌گیرد و سر او را خواهند خورد، و لازمه‌ی این کار آن است که بعد از مرگ به دار آویخته شود.

و گاوها و خوشه‌هایی را که پادشاه در خواب دیده بود به سالهایی قطحی و سالهای خرم و آباد تعبیر کرد، زیرا وجه مناسبت در این جا است که سرنوشت مردم و منافع و مصالح آنان به پادشاه ارتباط دارد، و با صالح بودن پادشاه حالات مردم سامان می‌یابد، و با فاسد شدن او حالات مردم به فساد و تباهی دچار خواهد شد.



همچنانکه خوب شدن حالات مردم و بهبود یافتن امورات زندگی آنان به بارندگی و خشکسالی بستگی دارد.

نیز به وسیله گاو زمین را شخم می‌زنند و کشتزارها را آبیاری می‌کنند و اگر سال، سالی آباد و خرم باشد گاو چاق می‌شود. و به هنگام قحط سالی لاغر می‌گردد. و همچنی خوشه‌ها در سال آباد و بارانی و سبز فراوان بوده و در خشک سالی کم و خشک می‌گردند، و خوشه‌ها بهترین حبوبات و محصولات روی زمین هستند.

۵۲ در این داستان دلایلی بر صحت نبوت محمدصلی الله علیه وسلم وجود دارد، زیرا این داستان طولانی را برای قومش حکایت نمود حال آنکه کتابهای گذشتگان را مطالعه نکرده، و پیش هیچ کسی درس نخوانده بود.

قومش یقین داشتند که او بی‌سواد است و خواندن و نوشتن را نمی‌داند، در حالی که این داستان با آنچه که در کتاب‌های گذشته آمده است مطابق می‌باشد، و پیامبر نزد برادران یوسف حضور نداشت و آنگاه با بداندیشی تصمیم گرفتند یوسف را در چاه بیندازند.

۵۳ شایسته است بنده خود را از اسباب و عوامل شر دور بدارد و آنچه را که از زبانش بیم دارد پنهان نماید. به این دلیل یعقوب علیه السلام به یوسف گفت: ﴿... يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُءْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا...﴾ «خوابت را برای برادرانت بازگو مکن، چرا که برای تو بداندیشی می‌کنند».

۵۴ جایز است در قالب نصیحت و اندرز برای دیگران، از معایب و مفاسد فرد یا افراد سخن به میان آورد، زیرا فرمود: «که برای تو بداندیشی می‌کنند».



**(۵۵)** نعمتی که الله به بنده ارزانی می‌دارد، بستگان او نیز از قبیل خانواده و خویشاوندان و دوستانش از آن برخوردار می‌گردند. همانطور که یعقوب علیه السلام در تعبیر خواب یوسف گفت: ﴿وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ﴾ «بدینسان پروردگارت تو را بر می‌گزیند و تعبیر خواب‌ها را به تو می‌آموزد و نعمت خود را بر تو و خاندان یعقوب کامل می‌نماید». و هنگامی که نعمت و برکت الله به طور کامل به یوسف رسید خاندان یعقوب نیز به عزت و قدرت و نعمت و شادی دست یافتند که یوسف سبب دست یافتن آنها به این نعمت‌ها بود.

**(۵۶)** در همه‌ی کارها باید به دادگري و عدالت رفتار نمود. و همچنان که پادشاه در تعامل با رعیت و ملت خود با عدل و دادگر باشد، پدر نیز در برخورد با فرزندان باید دادگر باشد. پدر باید در محبت و ترجیح دادن یکی از فرزندان بر سایر آنان عدالت داشته باشد، و اگر در این زمینه انصاف و عدالت نداشته باشد مصیبت درست شده و کارش مختل می‌گردد. بنابراین وقتی که یعقوب یوسف را بیشتر دوست داشت و او را بر برادرانش ترجیح داد، فرزندان اینگونه با پدر و برادرشان رفتار کردند.

**(۵۷)** باید از نحوست و شومی گناه ترسید و اینکه يك گناه چندین گناه را به دنبال خواهد داشت، و انجام دهنده‌ی يك گناه لابد چندین گناه را انجام می‌دهد. برادران یوسف به منظور فاصله انداختن بین یوسف و پدرشان انواع حيله‌ها و مکرها را به کار بستند و چندین بار دروغ گفتند، و پدرشان را با پیراهن آغشته به خون فریفتند، و نیز برای فریب دادن او شب هنگام و گریه کنان پیش او آمدند. و بعید



نیست که بحث و مرافعه هم جمع شدند ادامه داشته باشد. و هرگاه در این مورد بحث و گفتگو می شد دروغ می گفتند، و تهمت می زدند و این بر اثر نحوست و زشتی گناه و پیامدهای آن می باشد.

۵۸ آنچه که مهم و قابل اعتنا می باشد عاقبت به خیری بنده است، و نقص و کوتاهی هایی که در ابتدای راه از او سر می زند اعتبار ندارد، زیرا فرزندان یعقوب علیه السلام ابتدا کارهایی بسیار شنیع انجام دادند، و یکی از بزرگترین اسباب مذمت و سرزنش را فراهم نمودند. سپس توبه های واقعی کردند و یوسف کاملاً آنها را بخشید، و پدرشان نیز آنها را عفو کرد و برای آنان دعای آمرزش و رحمت نمود. و هرگاه بنده از حشش صرف نظر کند الله هم صرف نظر می کند، چرا که او بهترین و مهربان است. بنابراین طبق صحیح ترین گفته ها، برادران یوسف پیامبر بوده اند. به دلیل اینکه الله متعال فرموده است: «و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان وحی نمودیم...». [النساء: ۱۶۳]. و اسباط (نوادگان) فرزندان دوازده گانه ی یعقوب و فرزندان آنها هستند. و از جمله چیزهایی که بر صحت این مطلب دلالت می نماید این است که یوسف آنها را در خواب به صورت ستارگانی درخشان دید.

و ستارگان مایه ی روشنایی و هدایت و راهبری هستند، و روشنایی و راهنمایی کردن از صفات پیامبران می باشد. پس اگر هم پیامبر نبوده باشند دانشمندان و علمایی بوده که مردم را راهنمایی می کرده اند.

۵۹ الله به یوسف دانش و فرزاندگی و اخلاق نیک و دعوت به سوی الله و به سوی دینش، و گذشت از برادران خطاکارش را ارزانی نمود، و





او بی درنگ آنها را بخشید و با سرزنش نکردنشان و عیب نگرفتن از آنان به طور کامل از آنها صرف نظر کرد، و این از منت‌های الهی بر یوسف بود. سپس یکی از نعمت‌های الله و منت‌های الهی بر یوسف این بود که با پدر و مادرش نیکی کرد و با برادرانش نیز نیکی نمود و با همه‌ی مردم نیکوکار بود.

۶۰) برخی از بدیها از برخی دیگر سبک‌تر هستند، و مرتکب شدن زبانی سبک از ارتکاب زیان بزرگتر بهتر است، زیرا برادران یوسف وقتی که بر کشتن و قتل یوسف و با تبعید او به سرزمین دور اتفاق کردند، یکی از آنها گفت: یوسف را نکشید بلکه او را در ژرفای چاه بیندازید، و سخن این یک کس از سخن دیگر برادران بهتر، و زیانش کمتر بود. و به سبب پیشنهاد او برادرانش از گناه بزرگ قتل نجات یافتند.

۶۱) چیزی که دست به دست، و داد و ستد شود و کالا محسوب گردد و دانسته نشود که به طریقه‌ای غیر شرعی مورد خرید و فروش واقع گشته است، جایز است که مورد خرید و فروش واقع شود یا از آن استفاده گردد. زیرا برادران یوسف که او را فروختند، فروختن یوسف جایز نبود، سپس کاروایان وی را به مصر برده و در آنجا فروختند و یوسف نزد سرورش به عنوان غلام و بنده ماند و الله فرمود: (وَشَرَّوْهُ) و الله فعل آنان را - هر چند که حرام بود - «شراء» یعنی فروختن نامید، و یوسف نزد آنها به منزله‌ی غلام و برده‌ای محترم و گرامی بود.

۶۲) از خلوت کردن با زنانی که خطر بروز فتنه از جانب آنها وجود دارد باید پرهیز نمود، و نیز از محبتی که بیم آن می‌رود مضر باشد باید پرهیز کرد، زیرا آنچه که برای زن عزیز مصر پیش آمد بدان خاطر بود که با یوسف تنها بوده و به شدت یوسف را دوست می‌داشت، تا



جایی که محبت یوسف آرام و قرار او را بر هم زد و سرانجام مکارانه از او خواست تا عمل منافی عفت را انجام دهد. سپس بر یوسف دروغ بست و به سبب آن یوسف مدت زیادی در زندان ماند.

**۶۳** آهنگ و قصدی که یوسف برای آن زن کرد و سپس آن را برای الله ترک نمود، از جمله چیزهایی است که او را به الله نزدیک کرد، زیرا نفس سرکش و طبیعت و سرشت بیشتر مردم دارای چنین قصد و آهنگی می باشد.

پس هنگامی که یوسف خواسته‌ی نفس و محبت و ترس الله را در کنار هم قرار داد، محبت الله و ترس او را برانگیزد و هوای نفس ترجیح داد، و از جمله کسانی گردید که: «از مقام پروردگارشان می ترسند و نفس را از پیروی از هوای و هوس باز می دارند» [النازعات: ۴۰]. و از زمره‌ی هفت گروهی گردید که الله آنها را در زیر سایه‌ی عرش خود در روزی که سایه‌ای جز سایه‌ی او نیست جای می دهد. یکی از آن هفت گروه کسی است که زنی دارای مقام و زیبایی فراوانی او را به عمل زشت زنا فرا بخواند اما او بگوید: من از الله می ترسم.

و آهنگی که بنده به سبب آن ملامت می شود تصمیم و آهنگی است که بر آن پای بفشارد و تبدیل به تصمیم قطعی او شود و درصدد عملی کردن آن بر آید.

**۶۴** هر کس که اهل ایمان باشد و کارهایش را فقط برای الله انجام دهد، الله به پاس ایمان و اخلاص صادقانه اش انواع بدی و زشتی و عوامل گناه را از او دور می نماید، زیرا فرمود: (... وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ ) «و



یوسف قصد او را کرد اما برهان پروردگارش را دید و از این کار منصرف شد. ما چنین کردیم تا بدی و ناشایستی را از دور سازیم، چرا که او از بندگان مخلص ما بود». بنا به قرائت کسی که «المخلصین» را به کسر لام بخواند. و اما کسی که آن را با فتح لام «المخلصین» بخواند و بدین معنی است که الله او را خالص گرداند و از ناپاکیها دور کرد، و این متضمن اخلاص یوسف نیز می باشد.

و هنگامی که یوسف عمل خود را خالصانه برای الله انجام داد الله او را خالص گرداند و از بدی و زشتی نجات داد.

**۶۵)** شایسته است که بنده‌ی مسلمان هرگاه محلی را دید که در آن فتنه و اسباب گناه است از آنجا دور شود، تا بتواند از گناه رهایی یابد. زیرا وقتی آن زن که یوسف در خانه اش بود مکارانه از او خواست تا با وی عمل منافعی عفت انجام دهد یوسف فرار کرد و به سوی در رفت تا از شر آن نجات یابد.

**۶۶)** چنانچه مسئله‌ای بر ما مشتبه گردد به قرینه عمل می کنیم، پس اگر زن و مردی در رابطه با اسباب و اثاثیه‌ی خانه با همدیگر اختلاف کردند و هر یک آن را از آن خود دانست، آنچه که مردانه می باشد از آن مرد است، و آنچه که زنانه می باشد و از آن زن است. و این در صورتی است که گواه و شاهدی وجود نداشته باشد. و همچنین اگر نجار و آهنگری در رابطه با وسیله‌ای از وسایل حرفه‌ی خود اختلاف کردند و گواهی وجود نداشت، آن وسیله به کسی تعلق می گیرد که در شغل او کاربرد دارد.

و استناد به قیافه شناس در اشتباه و آثار از این باب است. و آن



گواه که از فامیل‌های همسر عزیز بود و قرینه را مشاهده کرد و طبق قرینه‌ی «پاره شدن پیراهن یوسف» بر راستگو بودن وی و دروغگو بودن زن عزیز استدلال نمود.

و طبق اصل «صدور حکم بر اساس وجود قرینه» با پیدا شدن پیمان‌پادشاه در بار برادر یوسف به دزد بودن او حکم شد، بدون اینکه گواهی وجود داشته، و بدون اینکه او اقرار به دزدی نموده باشد.

بنابراین هرگاه کالای دزدیده شده در دست سارق یافت شد به ویژه اگر چنین کسی معروف باشد که دزدی می‌کند بر او حکم می‌شود که دزدی کرده، و این از وجود گواه در اثبات مسئله موثرتر است.

و همچنین اگر کسی شراب استفراغ کرد، و نیز اگر زنی بدون اینکه شوهر داشته باشد حامله شد بر آنان حد جاری می‌گردد، مگر اینکه مانعی وجود داشته باشد. بنابراین الله این داور را گواه نامیده و فرمود: (وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا) «و گواهی از خاندان او گواهی داد».

۶۷ یوسف، هم دارای زیبایی ظاهری بود و هم دارای زیبایی باطنی، و زیبایی ظاهری او باعث شد تا زنی که در خانه‌اش بود چنان کند، نیز زنی که همسر عزیز را ملامت کرده بودند، دست‌هایشان را ببرند و بگویند: (مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ) «این انسان نیست، این جز فرشته‌ای بزرگواری نیست». و اما زیبایی باطنی یوسف، عفت و پاکدامنی و دوری وی از گناه بود، هر چند که انگیزه‌های زیادی برای انجام دادن گناه وجود داشت. اما زن عزیز و دیگر زنان به پاکدامنی او گواهی دادند، بنابراین زن عزیز گفت: (وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ) «من او را به خود خواندم اما وی خودداری کرد». و بعد از آن گفت:

(الآن حَصَحَّ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ) «اکنون



حق آشکار گردید، من او را به خود خواندم، همانا او از راستگویان است». و زنان گفتند: (حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ) «هرگز ما از او چیز بدی ندیده ایم».

۶۸) یوسف علیه السلام زندان را بر ارتکاب گناه ترجیح داد. پس شایسته است که بنده هرگاه به دو چیز مبتلا شد که یا گناهی را انجام دهد یا به سزای دنیوی گرفتار شود، سزای دنیوی را انتخاب نماید و آن را بر انجام گناهی که باعث سزا و کیفر سخت در دنیا و آخرت می‌گردد ترجیح دهد. بنابراین یکی از علامت‌های وجود ایمان این است که بنده بازگشت به کفر را پس از اینکه الله او را از آن نجات داده است بسیار ناپسند بداند، همانگونه که افتادن در آتش را نمی‌پسندد.

۶۹) بنده باید به هنگام فراهم شدن اسباب گناه به الله پناه ببرد و به قدرت و توانایی خود اعتماد نکند، زیرا یوسف علیه السلام گفت: (وَأِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ) «واگر مکر و حيله‌ی آنان را از من باز نداری به آنان گرایش پیدا رکنده و از زمره‌ی نادانان می‌گردم».

۷۰) علم و عقل عامل پدید آوردن خیر و نیکی بوده و آدمی را از شر و بدی باز می‌دارند، همانگونه که جهالت و نادانی آدمی را به همراهی با هوای نفس فرا می‌خوانند، هر چند که همراهی با هوای نفس معصیتی ضرر دهنده برای صاحبش باشد.

۷۱) بر بنده لازم است که در آسایش و تنگنا الله را بندگی کند. یوسف علیه السلام همواره به سوی الله دعوت می‌کرد و هنگامی که وارد زندان شد دعوت خویش را ادامه داد و آن دو جوان را به توحید و



یگانه پرستی فرا خواند و آنها را از شرك نهي كرد. و از زیرکی و هوشیاری او این بود هنگامی که دریافت آن دو شایستگی پذیرفتن دعوت او را دارند چرا که نسبت به او گمان نیک بردند و به او گفتند: (إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ) و پیش یوسف آمدند تا خواب‌هایشان را برای آنان تعبیر نماید پس یوسف احساس کرد که آنان بسیار علاقمندند که خوابشان تعبیر شود. یوسف این فرصت را غنیمت شمرد و قبل از اینکه خوابشان را تعبیر نماید آنها را به سوی الله دعوت کرد تا بهتر به هدفش برسد و خواسته‌اش حاصل شد. پس نخست برای آنها بیان کرد عاملی که او را به این عمل و کمالات رسانده است ایمان و توحید و ترك آئین کسی است که به الله و روز قیامت ایمان نمی‌آورد. و این دعوت و فراخوانی با زبان بی‌زبانی بود. سپس آنها را به صراحت دعوت نمود و به تبیین فساد و شرك پرداخت، و برای فاسد بودن آن دلیل آورد و حقیقت توحید را نیز با دلیل بیان نمود.

۷۲) باید از «اهم و مهمتر» آغاز کرد، و هرگاه از مفتی سوال شد ولی پرسش کننده به اموری دیگر نیازمندتر بود، مناسب است که مفتی قبل از اینکه پرسش را پاسخ بدهد آنچه را که بدان نیاز دارد بیان کند و به او بیاموزد، و این نشانه‌ی خیر خواهی و زیرکی معلم است. زیرا یوسف وقتی که آن دو جوان از او در مورد خوابشان پرسیدند پیش از آنکه خواب‌هایشان را تعبیر نماید آنها را به سوی الله یگانه و بی‌شريك دعوت نمود.

۷۳) هر کس که به امري ناگوار گرفتار شود اشکالي ندارد که از کسی که می‌تواند او را نجات دهد کمک بخواهد، و یا دیگران را از حال خویش مطلع کند و این شکایت بردن به نزد مخلوق نیست، زیرا این



يك امر عادي است و معمولاً مردم از یکدیگر کمک می‌طلبند. بنابراین یوسف علیه السلام به آن جوان که می‌دانست نجات می‌یابد، گفت: (اَذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ) «مرا نزد سرور ت یاد کن».

**(۷۴)** شایسته است که معلم در امر تعلیم اخلاص داشته و تعلیم خود را وسیله‌ای برای نیل به مال یا مقام قرار ندهد. و نباید در هیچ شرایطی از تعلیم امتناع ورزد. و یا چنانچه طالب علم تکالیف معلم را انجام نداد او را نصیحت نکند، زیرا یوسف علیه السلام یکی از دو جوان را سفارش نمود که او را پیش سرورش یاد کند، اما او یوسف را یاد نکرد و فراموش نمود، و هنگامی که به یوسف نیاز پیدا کرد آن جوان را به سوی یوسف فرستادند، و از یوسف درباره‌ی تعبیر آن خواب سوال کرد، و یوسف او را به خاطر نسیانی که دچار شده بود سرزنش نکرد بلکه به طور کامل سوالش را پاسخ داد.

**(۷۵)** فردی که مورد سوال واقع می‌شود باید پرسشگر را به کاری راهنمایی نماید که به او فایده می‌رساند، و باید او را به راهی هدایت کند که از دین و دنیای خویش بهره‌مند شود، پس این نشأت گرفته از کمال خیر خواهی و زیرکی و حسن راهنمایی اوست، زیرا یوسف علیه السلام به تعبیر کردن خواب اکتفا نکرد. بلکه آنها را به کشت زمین و ذخیره کردن فراوان در سالهای خرم و آباد راهنمایی نمود.

**(۷۶)** انسان مسلمان باید بکوشد تا تهمت را از خود دور کند و بی‌گناهی‌اش را ثابت نماید، و این يك امر ستوده و محبوب است.

همانطور که یوسف از بیرون آمدن از زندان امتناع ورزید تا اینکه بی‌گناهی او در جریان تحقیق از زنانی که دست‌هایشان را بریده بودند روشن گردید.



۷۷) علم و دانش و دانستن احکام و شریعت، و یادگیری تعبیر خواب، و علم تدبیر و تربیت و مدیریت و برنامه ریزی از فضیلت فراوانی برخوردار است و از داشتن صورت زیبا و چهره‌ای نیکو بهتر است، هر چند که انسان در جمال و زیبایی ظاهری به پای یوسف نیز برسد، زیرا یوسف به خاطر زیبایی‌اش به آن مصیبت و زندان گرفتار آمد اما در سایه‌ی علم و دانش خود به عزت و مقام بلند و قدرت و مکانت دست یافت، و با علم و دانش می‌توان خیر و خوبی دنیا و آخرت را به دست آورد.

۷۸) علم تعبیر خواب یکی از علوم شرعی است، و انسان به خاطر آموختن و یاد دادن آن به دیگران مأجور می‌شود، و تعبیر خواب یکی از شعب فتواست، زیرا یوسف به آن دو جوان گفت: (قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ) کاری که در مورد آن جويا شدید قطعی و حتمی است و پادشاه گفت: (أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ) «ما درباره‌ی خوابم پاسخ دهید». و جوان به یوسف گفت: (أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ) «ما را در مورد هفت گاو پاسخ بده». پس بدون علم جایز نیست که به تعبیر خواب اقدام نمود.

۷۹) اشکالی ندارد که انسان از صفات خوب و پسندیده خویش از قبیل علم یا تجربه‌ای که دارد خبر دهد، البته به شرطی که مصلحتی در کار بوده و منظور ریا و شهرت نباشد، زیرا یوسف گفت: (اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ) «ما سرپرست خزاین زمین بگردان، بی‌گمان من نگهبان دانا هستم».

۸۰) حکومت و فرمانروایی قابل نكوهش نیست به شرطی که فرد مسئول بتواند حقوق الله و بندگان را به جاي آورد. پس اگر فردی در پی فرمانروایی بوده و از دیگران کفایت بیشتری داشته باشد هیچ





اشکالی و ایرادی به کارش وارد نیست. آنچه که قابل نکوهش است این است که انسان کفایت و شایستگی کاری را نداشته باشد (و آن را طلب نماید)، و یا این که فردی دیگر همانند او و یا برتر از او (برای آن کار) وجود داشته باشد. و یا اینکه هدف انسان از طلب مسئولیت اقامه‌ی دستور الله نباشد، پس در این حالات با طلب مسئولیت خود را در معرض فتنه قرار داده و از این عمل نهی می‌شود.

**(۸۱)** الله داراي بخشش و بزرگواري گسترده مي‌باشد و خير دنيا و آخرت را به بنده عطا مي‌کند. خير و ثواب آخرت مبتني بر ايمان و پرهيزگاري است و ايمان و پرهيزگاري از پاداش دنيا و فرمانروايي آن بهتر است، و شايسته است که بنده اين دو عامل خوشبختي را از الله درخواست کند و براي تحصيل آنها بکوشد، و نبايد براي زينت و زخارف دنيا و لذت‌هاي آن اندوهگين گردد. بلکه بايد به پاداش آخرت به فضل بزرگ الله دل ببندد. به دليل اينکه الله متعال فرموده است: **(وَلَا جُرْءُ الْأَخْرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ)** «و پاداش آخرت براي کسانی که ايمان آوردند و پرهيزگاري کردند بهتر است».

**(۸۲)** انبار کردن و ذخيره نمودن روزي‌ها به شرطي که مراد از آن ايجاد گشايش براي مردم باشد و ضرري به آنان نرسد اشکالي ندارد. به دليل اينکه يوسف آنها را دستور داده تا خوراكي‌ها را در سالهاي آباد ذخيره و انبار کنند تا در سالهاي خشک و قحطي از آن استفاده نمايند و اين با توکل تضادي ندارد، زيرا بنده بر الله توکل مي‌نمايد اما از اسبابي که به دين و دنيايش فايده مي‌رساند بهره مي‌گيرد.

**(۸۳)** يوسف که مسئوليت خزانه داري محصولات زمين را به دست گرفت مدیریت بسیار موفق و کارا داشت و چنان عمل کرد که غلات



آنها فراوان شد تا جایی که اهل شهرها برای تهیه‌ی آذوقه زندگی خود به مصر می‌رفتند چون می‌دانستند که در آنجا آذوقه زیاد است. یکی از مصادیق حسن مدیریت وی این بود که به هر کس به مقدار نیاز یا کمتر از آن می‌داد و هر کس را که می‌آمد بیش از بار یک شتر نمی‌داد. (۸۴) یکی از نکات مهمی که از این داستان استنباط می‌شود مشروعیت ترتیب دادن ضیافت و مهمانی است و اینکه مهمان را باید اکرام کرد، و این امر یکی از سنت‌های پیامبران است، زیرا یوسف به برادرانش گفت: (أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أَوْفِي الْكَيْلِ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ) «آیا نمی‌بینید که من پیمانۀ را به تمام و کمال می‌دهم و به بهترین می‌زبانم؟».

(۸۵) گمان بد - در صورت موجود بودن قرینه‌هایی که بر آن دلالت نماید - ممنوع و حرام نیست، زیرا بعد از اینکه یعقوب علیه السلام از فرستادن یوسف با برادرانش امتناع ورزید و به آنها به شدت با او گفتگو کرد و حیلۀ نمودند، و یوسف را با آنان فرستاد و توطئه شوم خود را در رابطه با وی عملی کردند، نزد یعقوب آمدند و به دروغ گفتند: گرگ یوسف را خورده است، یعقوب به آنها گفت: (بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً) «بلکه نفس شما کار زشتی را برایتان آراسته است».

و در مورد برادر دیگرشان به آنها گفت: (هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ) «آیا من درباره‌ی او به شما اطمینان کنم همانگونه که درباره‌ی برادرش (یوسف) قبلاً به شما اطمینان کردم؟». سپس وقتی یوسف برادرش را نزد خود نگاه داشت، و برادرانش به سوی یعقوب برگشتند، یعقوب به آنها گفت: (بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً) بلکه نفس شما کار زشتی را برایتان آراسته است. پس آنها در



مورد برادر اخیر گرچه مقصر نبودند اما پیش‌تر کاری از آنان سر زده بود که پدرشان به آنها چنین گفت. البته در این زمینه گناه و حرجی بر یعقوب نبود.

**۸۶)** استفاده از اسباب و راهکارهایی که چشم بد و دیگر ناگواری‌ها را دور نماید جایز است، گرچه هیچ چیز جز با تقدیر الهی صورت نمی‌گیرد. زیرا اسباب نیز از جمله‌ی قضا و تقدیر الهی هستند. به دلیل اینکه یعقوب به فرزندانش گفت: (يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِن بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ) «فرزندان من! از یک در داخل نشوید، بلکه از درهای گوناگون وارد شوید».

**۸۷)** برای کسب حقوق و رسیدن به اهداف، جایز است به لطایف الحیل متوسل شد. و شناختن راه‌های ظریف و پوشیده‌ای که آدمی را به مقصد می‌رساند، امری است که انسان بر آن ستایش می‌شود، و کاری پسندیده است. آنچه ممنوع است حیل‌ه کردن برای ساقط نمودن امری واجب یا انجام دادن کاری حرام است.

**۸۸)** چنانچه کسی دوست نداشت دیگران را از انجام دادن کاری مطلع کند، و خواست گمان انجام دادن غیر آن کار را برایشان ایجاد نماید، باید از کنایه‌های فعلی و قولی استفاده کند، تا دچار دروغ گفتن نشود. همانگونه که یوسف چنین کرد و پیمان‌ه را در بار برادرش انداخت سپس آن را از بار او بیرون آورد تا آنهاچنین بیندارند که وی دزد است. و در این کار یوسف هیچ بدی وجود ندارد، جز اینکه برادرش را دچار اشتباه و توهم نمود. سپس گفت: (مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ) «پناه به الله از اینکه غیر از کسی را که کالای خود را نزد او یافته‌ایم بازداشت کنیم».



نگفت: «غیر از کسی که کالای ما را دزده است»، و نگفت: «ما کالای خود را نزد وی یافته‌ایم»، بلکه سخنی فراگیر آورد که او و دیگران را شامل می‌شد، و این ایرادی ندارد، زیرا می‌خواست آنها را در شک بیندازد که او دزد است تا هدف حاصل شود و برادرش پیش او باقی بماند. و این شک و گمان پس از اینکه حوادث روشن گردید از وی دور شد.

۸۹) برای انسان جایز نیست گواهی دهد مگر به آنچه که بدان واقف است و با چشمان خود آن را دیده و یا کسی که به وی اعتماد دارد آن را برایش بازگو کرده است، به دلیل اینکه آنها گفتند: «ما گواهی نداده‌ایم جز به آنچه دانسته‌ایم».

۹۰) الله پیامبر برگزیده‌اش یعقوب علیه السلام را با این رنج بزرگ آزموده و به جدایی بین او و فرزندانش یوسف که طاقت یک لحظه دوری از او را نداشت حکم نمود و مدتی طولانی قریب به سی سال میان او و یوسف جدایی انداخت و در این مدت غم و اندوه از دل یعقوب بیرون نیامد، «و چشم‌های یعقوب از غم و اندوه نابینا شد و قلبش سرشار از اندوه گشت».

سپس وقتی فرزند دوش که از مادر یوسف بود از او جدا شد اندوه وی سخت‌تر و بیشتر شد و یعقوب همچنان در برابر دستور الله صبر نمود و از الله امید پاداش داشت و با خود عهد بسته بود که صبر نیک پیشه نماید، و بدون شک او به عهد خود وفا نمود.

و این با گفته‌ی او تضادی ندارد که گفت: «من شکایت پریشانی و اندوه خود را به نزد الله می‌برم». زیرا شکایت بردن به نزد الله با صبر و شیکبایی منافی و متضاد نیست، بلکه آنچه با صبر در تضاد است



شکایت بردن به نزد مخلوق و مردم است.

**۹۱)** بعد از رنج و سختی شادمانی و آسانی خواهد آمد، زیرا وقتی اندوه یعقوب طولانی شد و بسیار غمگین گردید و خانواده اش درمانده و فقیر شدند در این هنگام الله راحتی و گشایش را به وی ارزانی داشت و در سخت ترین شرایط یوسف را به آنان بازگرداند، و پاداش به طور کامل به آنها رسید و شاد گشتند و این بیانگر آن است که الله دوستانش را با شیوه های مختلف می آزماید تا بردباری و صبر و شکر آنها را امتحان کند و بر ایمان و یقین و شناخت آنها بیفزاید.

**۹۲)** جایز است که انسان از بیماری با فقری که بدان مبتلا است خبر دهد به شرطی که در قالب ابراز ناراحتی و ناخشنودی از تقدیر الله نباشد. به دلیل اینکه برادران یوسف گفتند: «ای عزیز! به ما و خانواده ی ما سختی رسیده است و یوسف به خاطر این سخنان بر آنها اعتراض نکرد».

**۹۳)** از این داستان بر می آید که فضیلت پرهیزگاری و صبر بسیار زیاد است، و اینکه در نتیجه ی صبر و پرهیزگاری آدمی در دنیا و آخرت از هر خیري برخوردار می گردد، و پرهیزگاران و بردباران بهترین سرانجام و سرنوشت را دارند. به دلیل: «الله بر ما منت گذارده است، و هرکس تقوا پیشه نماید و بردباری کند بی گمان الله پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند».

**۹۴)** شایسته است کسی که بعد از سختی و فقر و بدحالی به نعمتی دست می یابد به نعمت الله اعتراف نماید و همواره حالت فقر و تنگدستی خود را به یاد آورد تا یادآوری آن حالت بیشتر او را به تشکر و تقدیر وادارد. به دلیل اینکه یوسف علیه السلام گفت: «و به راستی



الله در حق من نیکی نمود آنگاه که از زندان رهايم ساخت و شما را از صحرا آورد.»

۹۵) این لطف بزرگ الله در حق یوسف علیه السلام که او را به این حالت‌ها گرفتار نمود و سختی و مصیبت‌ها را به او رساند تا بدین وسیله او را به بالاترین مقام‌ها برساند.

۹۶) بنده باید از الله بطلبید که همواره ایمانش را مستحکم بگرداند، و اسباب این کار را نیز فراهم نماید و نعمت‌های الله را خواستار گردد و عاقبت به خیري را از او طلب کند. به دلیل اینکه یوسف علیه السلام گفت: «پروردگارا! تو را سپاس می‌گویم که بهره‌ای از فرمانروایی به من داده، و معنی سخنان کتاب‌های آسمانی و تعبیر خوابها را به من آموخته‌ای. ای پدید آورنده‌ی آسمانها و زمین! تو در دنیا و آخرت سرپرست و کارساز من هستی، مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق بگردان.»

۹۷) پرهیز از تبعیض و حسادت نسبت به دیگران کما اینکه برادران یوسف علیه السلام او را مورد تبعیض و حسادت قرار دادند.

۹۸) پرهیز از دروغ مخصوصاً نسبت به پدر و مادر کما اینکه فرزندان یعقوب علیه السلام به چاه انداختن یوسف را پنهان کردند و به جای آن گفتند که گرگ یوسف را خورده است.

۹۹) حفظ عفت و پاکدامنی کما اینکه یوسف علیه السلام نسبت به عزیز مصر، پاکدامنی خود را حفظ کرد.

۱۰۰) انسان باید شرف و وجدان خود را از طمع ورزیدن و از ارتکاب هوا و هوس دور نگه دارد کما این که یوسف علیه السلام حاضر شد که به زندان برود ولی با قبول کردن طمع و انجام گناه خود را آلوده



نکند.

(۱۰۱) انسان باید هنگام هجوم بلا و گرفتاری صبر جمیل داشته باشد و صبر جمیل یعنی از لحظه شروع و ظهور بلا انسان باید بردبار باشد و جزع و فزع و ارتکاب گناه را به خود راه ندهد، پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - می فرماید: «الْصَّبْرُ عِنْدَ الصَّدْمَةِ الْأُولَى» ثواب صبر هنگامی است که از لحظه شروع بلا انسان، تحمل و صبر داشته باشد. و پرده صبر و تحمل خود را بر روی غم و اندوه پیش آمده بکشد و تنها به درگاه الله پناه ببرد و شکایت کند چنانکه الله می فرماید: «أَمْ مَنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ» (نمل/۶۳) «آیا آن شریکان انتخابی شما بهترند] یا آنکه وقتی درمانده ای او را بخواند اجابت می کند و آسیب و گرفتاریش را دفع می نماید».

تنها نجات دهنده انسان های گرفتار و در بند واقع شده، الله بزرگ است و بس.

(۱۰۲) هر گاه انسان نسبت به حفظ و نگهداری چیزی از چیزهایی بر الله توکل کند، الله آن را در امان خود قرار می دهد. چنانکه یعقوب علیه السلام هنگامی که برادران بنیامین از او خواستند که برای همراهی بنیامین در کاروان دوم با آنها موافقت کند بعد از موافقت فرمود: الله بهترین حافظان هست و اوست ارحم الراحمین.

(۱۰۳) انسان هرگز نباید از رحمت الله مأیوس و ناامید شود مگر بی باوران. کسی که مؤمن و اهل توحید باشد در هر حال و شرایط بر اعتقاد خود ثابت است و مردم محیط خود را به الله شناسی و توحید دعوت می کند. همچنانکه یوسف علیه السلام در ایام و سال های زندانی بودنش مردم محیط خود و هم زندانیان خود را به الله پرستی دعوت می



کرد.

(۱۰۴) انسان هرگاه به کسی چیزی را وعده داد و انجام آن را قبول کرد نباید نسبت به آن بی توجه باشد و آن را به دست فراموشی بسپارد کما این که هم زندانی یوسف هنگامی که آزاد شد، فراموش کرد که کارشناسی یوسف را در تعبیر کردن خواب ها نزد پادشاه بیان کند.

(۱۰۵) هر چند جمال خورشید حق چند صباحی زیر پرده ابرهای تیره و تار دروغ و تبلیغ و تزویر و عوام فریبی قرار گیرد و راهی برای جلوه خود نداشته باشد بالاخره نور حق در آسمان صاف و روشن صداقت ظهور می کند چنان که «همسر عزیز» مصر گفت: هم اینک حق آشکار می شود این من بودم که یوسف را به خود خواندم ولی نیرنگ من در او اثر نکرد و او از راستان در گفتار و کردار است.

(۱۰۶) هنگامی که انسان قدرت انتقام داشته باشد باید به جای انتقام عفو و گذشت را از خود نشان دهد، چنان که یوسف در مورد برادرانش فرمود (قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَیْكُمْ الْیَوْمَ) یعنی امروز هیچگونه سرزنش و توبیخی نسبت به شما در میان نیست و بلکه از شما در می گذرم و برایتان از الله طلب آمرزش می نمایم.

(۱۰۷) تجلی برای انبیاء دائمی نبوده است بلکه با اجازه و اراده الهی و در شرایط مخصوص صورت می گیرد، همچنان که هنگامی کاروان از مصر به سوی شام حرکت کرد، یعقوب علیه السلام به کسانی که پیش او بودند گفت: اگر مرا بی خرد و بی مغز ننماید به شما می گویم من واقعاً بوی یوسف را می بویم. ولی هنگامی که برادران ناتنی یوسف او را در چاه انداخته بودند، یعقوب علیه السلام در آن حال هیچ گونه احساس و کشف و شهودی برایش حاصل نشد. چنان که سعدی در این مورد چنین سروده





است:

يکي پرسيد از آن گم کرده فرزند

که اي روشن گهر پير خردمند

ز مصرش بوي پيراهن شنيدی

چرا در چاه کنعانش نديدی

بگفت احوال ما برق جهان است

دمي پيدا و ديگر دم نهران است

گهي بر طارم اعلي نشينم

گهي بر پشت پاي خود نينم

اگر درویش بر حالي بماندي

سردست از دو عالم برفشانند.

پس این فواید و درس‌های این داستان مبارک بود و کسی که در این تدبیر نماید بیشتر از این نیز حاصلش می‌گردد. علم مفید و عمل پذیرفته شده را از الله می‌فواهیم و او بفشنده و بزرگوار است.

پایان کتاب

